



ویروس کرونا ضربه‌ی «کیل بیلی» به سرمایه‌داری است و می‌تواند منجر به بازآفرینی کمونیسم شود.

نویسنده: اسلاوی ژیژک - مترجم: تایماز افسری

شیوع رو به گسترش اپیدمی ویروس کرونا از طرفی موجب به‌راه افتادن اپیدمی‌های وسیعی از ویروس‌های ایدئولوژیکی‌ای شده است که در بطن جوامع ما خاموش و نهفته بودند: اخبار جعلی، تئوری‌های توطئه‌ی پارانویایی و فوران‌هایی از انواع نژادپرستی.

نیاز موجه پزشکی به قرنطینه، در عرصه‌ی ایدئولوژی با خود فشار به ترسیم صریح مرزها و قرنطینه‌ی دشمنانی را در پی داشت که تهدیدی برای هویت ما محسوب می‌شوند.

اما شاید ویروس ایدئولوژیکی دیگر - و البته به مراتب مفیدتری - که شیوع خواهد یافت و خوشبختانه ما را آلوده خواهد ساخت ویروس اندیشیدن به یک جامعه‌ی جایگزین باشد. جامعه‌ای ورای دولت-ملت. جامعه‌ای که خود را در اشکال همبستگی و مشارکت جهانی به واقعیت بدل می‌کند.

گمانه‌زنی دیگری که این روزها زیاد به‌گوش می‌رسد این است که ویروس کرونا ممکن است بتواند منجر به سقوط حاکمیت کمونیستی در چین شود، درست همان‌طور که فاجعه‌ی چرنوبیل (بنا به قول گورباچف) رخدادی بود که جرقه‌ی پایان‌یافتن کمونیسم شوروی را زد. اما این‌جا تناقضی وجود دارد و آن این است که ویروس کرونا هم‌چنین می‌تواند ما را وادار به بازآفرینی کمونیسمی بر پایه‌ی اعتماد به مردم و نیز اعتماد به علم کند.

در آخرین صحنه‌ی «کیل بیلی ۲» ساخته‌ی کوئنتین تارانتینو، بئاتریس، بیل شرور را از پا درمی‌آورد و کشنده‌ترین فن در تمامی هنرهای رزمی را به او می‌زند؛ "فن انفجار قلب با ضربه‌ی پنج نقطه‌ای پنجه". حرکت شامل ترکیبی است از پنج ضربه

که از سرانگشتان ضارب به پنج نقطه‌ی فشار مختلف در بدن حریف وارد می‌شود. بعد از اعمال فن کافی است حریف حرکت کند و پنج قدم بردارد. آن وقت است که قلبش در بدنش منفجر می‌شود و همان جا بر زمین می‌افتد.

البته این ضربه متعلق به اسطوره‌شناسی هنرهای رزمی است و در نبرد واقعی تن به تن ناممکن است. اما اگر به فیلم برگردیم بعد از این که بئاتریس این ضربه را به بیل می‌زند، بیل با آرامش رفتار صلح آمیزش را با او حفظ می‌کند، پنج قدم برمی‌دارد و بعد می‌میرد.

آن چه که این ضربه را این قدر جذاب می‌کند فاصله‌ی زمانی بین ضربه خوردن و لحظه‌ی مرگ است: من تا زمانی که به آرامی نشستام می‌توانم گفتگوی دلپذیر و گرمی داشته باشم اما در تمام این مدت می‌دانم آن لحظه‌ای که شروع به راه رفتن کنم قلبم خواهد ترکید و خواهم مرد.

آیا گمانه‌زنی کسانی که فکر می‌کنند اپیدمی ویروس کرونا می‌تواند منجر به سقوط نظام کمونیستی در چین شود شبیه به این موقعیت نیست؟ مثل یک جور "فن انفجار قلب با ضربه‌ی پنج نقطه‌ای پنجه"ی اجتماعی که بر روی کشورهای با رژیم کمونیستی انجام شده. این رژیم‌ها می‌توانند بنشینند و مشاهده کنند و از روی اجبار و حفظ ظاهر به قرنطینه تن دهند، اما کمترین تغییر واقعی در نظم اجتماعی (مثل اعتماد کردن به مردم) به سقوطشان خواهد انجامید.

عقیده‌ی محتاطانه‌ی من به مراتب رادیکال تر است. من معتقدم اپیدمی ویروس کرونا یک جور "فن انفجار قلب با ضربه‌ی پنج نقطه‌ای پنجه" است که بر پیکره‌ی سیستم سرمایه‌داری جهانی وارد شده است، و این یعنی دیگر نمی‌توان از همان راه‌هایی رفت که تا به حال رفته‌ایم. یک تغییر رادیکال ناگزیر است.

واقعیت تلخ : ما به یک فاجعه نیازمندیم

چند سال پیش فردریک جیمسون نظرمان را به پتانسیل آرمانشهری در فیلم‌هایی جلب کرد که موضوعشان فجایع عظیم کیهانی است (مثل شهاب سنگ یا ستاره‌ی سرگردانی که حیات روی زمین را تهدید می‌کند یا ویروسی که بشریت را از پا

درمی آورد). چنین تهدیدهای جهانی‌ای منجر به تولد نوعی یکپارچگی جهانی می‌شوند، تفاوت‌های خُرد، ناچیز و بی‌معنی می‌-

شوند، ما همگی با هم کار می‌کنیم تا راه‌حلی بیابیم، و ما اکنون در زندگی واقعی‌مان در این نقطه ایستاده‌ایم.

نکته این نیست که نوعی لذت سادیستی از این رنج گسترده و منتشر وجود دارد که می‌تواند به‌کار تأیید و پشتیبانی از انگیزه-

ها و اهداف شخصی افراد بیاید. برعکس، نکته در یافتن این حقیقت است که ما بدون فاجعه قادر نیستیم در مورد مسائل بسیار

پایه‌ای در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم بازاندیشی کنیم.

اولین مدل مبهم از چنین هم‌آرایی و هم‌سوایی در مختصات جهانی، سازمان بهداشت جهانی است که دیگر آن مزخرفات

فاضل‌مآبانه‌ی بوروکراتیک معمول را از آن نمی‌شنویم و به‌جایش هشدارهایی دقیق بدون القای وحشت اظهار می‌شود. به چنین

سازمان‌هایی باید بیشتر از این‌ها قدرت اجرایی داد.

برنی سندرز را مخالفانش به‌خاطر حمایت از بیمه‌ی سلامت عمومی در آمریکا دست می‌اندازند. آیا درسی که ویروس کرونا به

ما می‌آموزد این نیست که ما امروز بیشتر از هر زمان دیگری باید دست به‌کار به راه‌انداختن یک‌جور شبکه‌ی بیمه‌ی سلامت

جهانی باشیم؟

ایرج حریرچی، معاون وزارت بهداشت ایران در راستای کم‌اهمیت جلوه‌دادن بحران اپیدمی کرونا در یک کنفرانس خبری

حضور یافت و اعلام کرد که قرنطینه‌های عمومی ضرورتی ندارد. یک روز بعد او در یک بیانیه‌ی کوتاه اعتراف کرد که به کرونا

مبتلا شده و خودش را در خانه ایزوله کرده است. (هرچند در همان مصاحبه‌ی اول تلویزیونی هم علائم تب و ضعف عمومی در

او قابل مشاهده بود). حریرچی اضافه کرد این ویروس دموکراتیک است و بین فقیر و غنی یا دولت‌مرد و شهروند عادی تفاوتی

قائل نمی‌شود.

در این خصوص حق با اوست. ما همه مسافران یک قایق‌ایم. به‌سختی می‌توان کنایه‌ی تند این واقعیت را نادیده گرفت که آن-

چه همه‌ی ما را به‌گرد هم می‌آورد و به سمت همبستگی جهانی سوقمان می‌دهد خودش را در هیأت زندگی روزمره‌ای نمایان

می‌کند که یکسره زیر فرمان‌های اکید به اجتناب از تماس‌های نزدیک با یکدیگر و حتی با خودمان در تنهایی است، و ما فقط با تهدیدهای ویروسی طرف نیستی، فجایع دیگری در راهند یا همین حالا در حال رخدادند. فجایعی مثل خشکسالی‌ها، امواج گرمایشی، طوفان‌های ویرانگر و...

در تمامی این موارد پاسخ وحشت‌زده شدن نیست بلکه تلاش و کاری فوری و سخت‌کوشانه است برای به‌وجودآوردن نوعی هم‌آرایی و هم‌سویی جهانی موثر.

آیا ما فقط در واقعیت مجازی ایمن خواهیم بود؟

اولین توهمی که باید از شر آن خلاص شد همانی است که رئیس‌جمهور آمریکا دونالد ترامپ در دیدار اخیرش از هند اظهار کرد. او گفت اپیدمی به‌زودی عقب‌نشینی خواهد کرد و ما فقط باید منتظر لحظه‌ی توقف کامل آن باشیم. بعد از آن زندگی به‌روال عادی بر خواهد گشت. برخلاف این امیدهای واهی، اولین چیزی که باید پذیرفت این است که تهدید و خطر به این راحتی‌ها رفتنی نیست. حتی اگر این موج اخیر فروکش کند باز در آینده به اشکالی تازه و چه‌بسا خطرناک‌تر باز خواهد گشت. به همین دلیل می‌توان انتظار داشت که اپیدمی‌های ویروسی به‌شدت بر بنیادی‌ترین تعاملات ما با مردم دیگر و اشیای پیرامون‌مان از جمله با بدن خودمان تأثیر بگذارند: از لمس چیزهایی که ممکن است حامل آلودگی باشند اجتناب کنید، دستگیره‌ها را لمس نکنید، از نشستن بر روی نشیمن‌گاه توالت‌های عمومی و نیمکت‌های همگانی خودداری کنید، از بغل کردن یکدیگر و دست‌دادن با هم خودداری کنید. حتی باید نسبت به ژست‌های حساب‌نشده و ناخودآگاه‌مان هم بیشتر مراقب باشیم: بینی خود را لمس نکنید و چشمانتان را با دست نمالید.

بنابراین تنها دولت و کارگزاری‌های دیگر نیستند که ما را کنترل خواهند کرد. ما هم‌چنین باید یاد بگیریم خودمان را کنترل و به انضباطی پایبند کنیم.

ممکن است به نظر برسد که تنها جای ایمن، واقعیت مجازی خواهد بود و آزادانه جابه‌جاشدن در فضایی گشوده به جزایری محدود خواهد شد که در تملک افراد فوق ثروتمند است.

اما حتی در اینجا، در سطح واقعیت مجازی و اینترنت هم باید به خودمان یادآور شویم که در دهه‌های اخیر واژه‌های "ویروس" و "وایرال (به معنای ویروسی)" بیشتر برای تعریف ویروس‌های دیجیتالی‌ای به کار برده شده است که فضای وب ما را آلوده می‌کردند و ما دست‌کم تا پیش از آزادشدن قدرت تخریب‌گرشان (بخوانید تخریب اطلاعات یا هارد درایوهای ما) از آنها بی‌اطلاع بودیم. آن‌چه امروز شاهد آن هستیم بازگشتی پر قدرت به معنای تحت‌اللفظی و اصلی این واژه است: آلودگی‌های وایرال (ویروسی)، در هر دو بُعد واقعی و مجازی از دستی به دست دیگر منتقل می‌شوند.

بازگشت به جان‌گرایی کاپیتالیستی

پدیده‌ی عجیب دیگری که می‌توان مشاهده کرد بازگشت پیروزمندانه‌ی جان‌گرایی کاپیتالیستی است. بازگشت این تصور که پدیده‌های اجتماعی مثل بازارها یا سرمایه‌ی مالی موجوداتی زنده‌اند. خواندن مطالب مختلف منتشرشده در رسانه‌های جریان اصلی‌مان این تأثیر را القا می‌کند که آن‌چه باید واقعاً نگران‌مان کند نه آن هزاران انسانی است که تاکنون جان خود را از دست داده‌اند (و نه هزاران انسان دیگری که خواهند مرد)، بلکه آن‌چه به‌واقع نگران‌کننده است این واقعیت است که "بازارها دارند ناآرام و بی‌ثبات می‌شوند". ویروس کرونا به‌نحوی فزاینده در حال بر هم زدن جریان آرام بازار جهانی است و آن‌طور که به‌گوش می‌رسد نرخ رشد ممکن است در حدود دو تا سه درصد سقوط داشته باشد.

آیا این‌ها همه بر این واقعیت صحنه نمی‌گذارند که نیاز فوری ما سازماندهی مجدد اقتصاد جهانی به‌شکلی است که دیگر طفیلی ساز و کارهای بازار نباشد؟ البته این‌جا درباره‌ی کمونیسم به‌شیوه‌ی از رواج افتاده و کهنه‌اش صحبت نمی‌کنیم. بلکه تنها در مورد نوعی سازماندهی جهانی حرف می‌زنیم که بتواند اقتصاد را کنترل و تنظیم کند و در عین حال بتواند سلطه و اقتدار

دولت-ملت‌ها را در مواقع لزوم محدود سازد. با توجه به سابقه‌ی جنگ، کشورها در گذشته توانسته‌اند به چنین کاری دست بزنند و امروز همه‌ی ما به‌نحوی موثر در رویارویی نزدیک با وضعیت یک جنگ پزشکی هستیم.

در ضمن نباید بترسیم از این‌که به چند مورد از عوارض جانبی سودمندی بپردازیم که اپیدمی ویروس کرونا می‌تواند مثل پتانسیلی آن‌را با خود به‌همراه داشته باشد. یکی از نمادهای اپیدمی، مسافران گرفتار شده (یعنی در قرنطینه) در کشتی‌های عظیم دریایی است. وسوسه می‌شوم بگویم ویروس کرونا ما را از شر وقاحت و زشتی چنین کشتی‌هایی خلاص می‌کند. (فقط باید حواس جمع باشیم که سفر به جزایر دورافتاده یا مناطق سیاحتی منحصربه‌فرد دوباره بدل به امتیاز عده‌ای ثروتمند نشود، چنان‌که سفر با هواپیما در دهه‌های پیشین چنین امتیازی محسوب می‌شد). تولید ماشین هم به‌شکلی جدی تحت تأثیر ویروس کرونا قرار گرفته است که چندان هم بد نیست و ممکن است وادارمان کند به جایگزین‌هایی برای تعلق خاطر و سواس-گونه‌مان به وسایل نقلیه‌ی انفرادی بیندیشیم. چنین فهرستی را می‌توان ادامه داد.

ویکتور اوربان، نخست وزیر مجارستان در سخنرانی اخیرش اظهار کرد "چیزی به نام لیبرال وجود ندارد، لیبرال چیزی نیست جز یک کمونیست تحصیل کرده".

اگر برعکس‌اش صادق باشد چه؟ اگر بگوییم "لیبرال‌ها" همه‌ی آن کسانی هستند که دغدغه‌ی آزادی دارند و "کمونیست‌ها" کسانی هستند که می‌دانند تنها راه حفظ کردن این آزادی از تغییرات رادیکال می‌گذرد، چراکه سرمایه‌داری جهانی دست به-گریبان یک بحران است، آن‌گاه می‌توان گفت امروزه روز آن کسانی که خود را هنوز کمونیست می‌دانند لیبرال‌هایی تحصیل کرده‌اند. لیبرال‌هایی که به‌شکلی جدی مشغول مطالعه و کاوش پیرامون این واقعیت‌اند که چرا ارزش‌های لیبرالی ما امروز این-چنین تهدید می‌شوند. لیبرال‌هایی که از این حقیقت آگاه شده‌اند که تنها تغییری رادیکال قادر است آنان را نجات بخشد.

منبع: www.ft.com